ثقلین ۲ کبیر امام

قال رسول الله

أتارك فيكم الثقلين

الشرفاوی

كتاب الله وعترتي أهل بيتي

دو همتای ابدی

نوشتاری از آیت‌الله علامه جوادی آملی

پیرامون برابری قرآن با اهل‌بیت علیهم‌السلام

صحیفه ۵۴ ؛ ثقلین ۲، بهار ۱۴۰۳

دو همتای ابدی

نوشتاری از آیت‌الله علامه جوادی آملی پیرامون برابری قرآن با اهل‌بیت علیهم‌السلام

تهیه و تنظیم: معاونت تولیدات رسانه‌ای جامعه ایمانی مشعر

به کوشش: محمدهادی مرادی فرهمند

طراح جلد: م

صفحه آرا: حسن ناصری

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

استفاده از مطالب نشریه و تکثیر آن برای هیأت‌ها، در صورت ذکر منبع آزاد می‌باشد.

جامعه ایمانی مشعر

قم . صندوق پستی: ۳۷۱۸۵ - ۴۵۵۳

سامانه پیامک: ۳۰۰۰۱۵۴۲

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.۱۵۴۲.org

رایانامه: info@۱۵۴۲.org

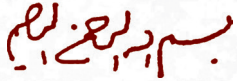

مقدمه

زیباتریـن و ارزشمـندترین مرتبـهٔ حیات آدمی را نـه در بهره‌منـدی او از مواهب دنیوی نظیـر ثروت، شـهرت و مقـام؛ بلکـه بایـد در کمـالات وجـودی او در راسـتای هدف خلقـت او جسـت‌وجو کـرد. خداونـدی کـه خالقیـت، جـزئی از ذات زیبای اوسـت و خـود، کمـالی لایتناهـی از زیبـایی اسـت، چگونـه می‌توانـد بهتریـن و کامل‌تریـن آفریده‌هـای خـود را در عالَم امکان به منصهٔ وجود نرسـاند؟ قـرآن کریم به‌عنوان میزان و حقیقـت منـطوق و اهل‌بیـت عصمـت و طهـارت علیهم‌السلام به‌عنـوان موازیـن و حقایق ناطـق، همـان انـوار مقدسـه و صاحبان مقام وِلا هسـتند کـه به‌حق و شایسـتگی و با زیبـایی هرچه‌تمام‌تـر، منصـب خلیفة‌اللهی را بر دوش می‌کشـند تا عـالَم وجود بر مدار ایشـان تدبیـر شـود. از همین رو، عـدم تـفرّق و یگانگـی میـان این دو، لازمـهٔ تکامل ایمـان مؤمـنین بـوده و نیـل به تعـالی و کمال هر انسـانی در گرو تمسـک همیشـگی به آن هاست.

آیت الله عبدالله

جوادی آملی

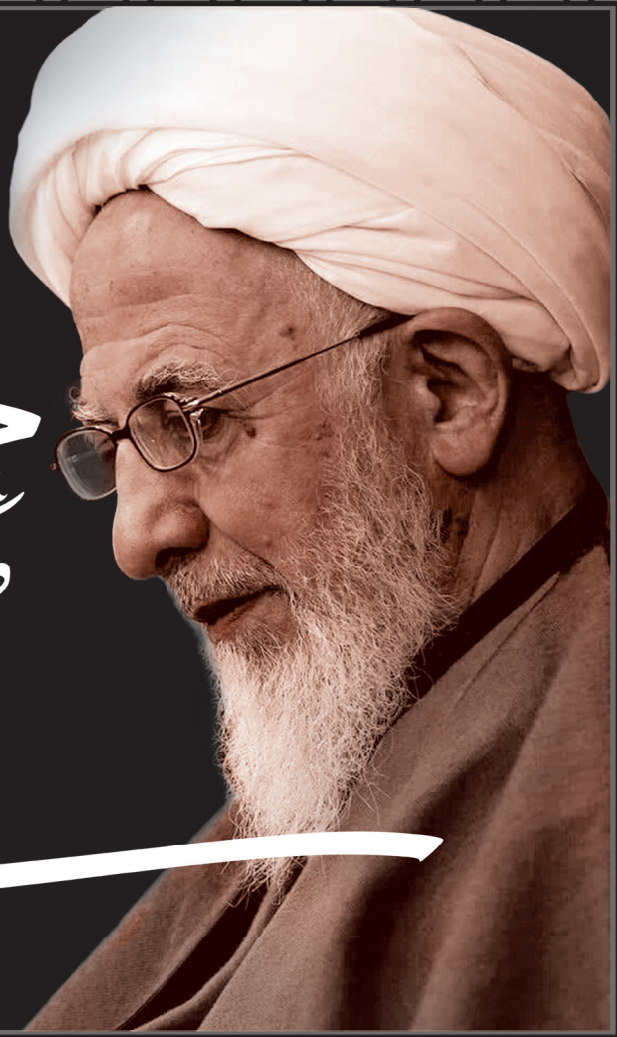

بسیار پُرواضح است و تاریخ نیز گویای آن است که هر قوم و جامعه‌ای که از حجت بر حق الهی و شریعت او کناره‌گیری کرده است، محکوم به شکست بوده و عاقبتی جز هلاکت و حسرت ابدی عاید آنها نشده است. اینجاست که نقطهٔ تقابل میان حق و باطل آشکار گردیده و در این میدان کارزار، اولیای حق به دنبال عزت و آزادگی بندگان هستند؛ بندگانی که اولیای باطل به هر وسیله‌ای در پی ذلت و به بردگی کشاندن آنها می‌باشند. امروزه این تقابل در اوج درگیری قرار گرفته و هیمنهٔ تاریکی با هر وسیله‌ای در تعاقب گسستگی میان دو ثقل گران‌بهای آفرینش است.

گفتار پیشِ‌رو، شهدی از قلم گران‌سنگ آیت‌الله جوادی آملی است که با نگاهی متفکرانه و متنی انیق، وحدت و برابری دو عنصر سعادت‌بخش قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام را تبیین نموده و خوانندهٔ گرامی را به کُنه این برابری رهنمون می‌سازد. ازاین‌رو، برخورداری بنیادین از این مهم برای هر اهل علم و فضیلتی نیکوست و بلکه لازم است تا بیش‌ازپیش نسبت به اهمیت و ضرورت این مهم واقف باشد و مدافع مستحکمی در برابر هجمه‌های فکری دشمنان قرار گیرد.

ضرورت تبیین خصایص تکوینی و تشریعی اهل بیت علیهم‌السلام

اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام از آن‌جهت که انسان کامل و مظهر اسم اعظم الهی‌اند، دارای مزایای وجودی ویژه‌اند که مستلزم یک سلسله حقوق و استحقاق‌های خاص خواهد بود. برای اینکه وظایف دیگران نسبت به آن ذوات مقدّس روشن گردد، لازم است طی چند فصل به خصایص تکوینی و تشریعی آنان اشاره شود تا بعد از آشکارشدن آن مزایای الهی، تکلیف دیگران که در حقیقت تشریف آنهاست، در پیشگاه ذوات نوری خاندان وحی و وَعْی[1] و صاحبان بیوت طاهر و رفیع معلوم گردد تا از گزند انحراف و تفریط از هسته مرکزی ولایت مصون شوند و از آسیب انحراف و افراط از آن سالم بمانند. چونان قرآن کریم که شناخت ناب آن، جهت صیانت از تفریط توهّم تحریفِ متن آن و افراط فتوا به قدیم بودن لفظ آن، لازم خواهد بود. اکنون به نَمی ازیمْ[2] و حُبابی از عُباب[3] می‌پردازیم؛ به امید آنکه با اغتراف[4] از بحرِ وِلا و اعتراف به قصور، تقصیرِ اقترافِ[5] خطا و تجرّی[6] اعتسافِ[7] هوا بخشوده شود.

۱. هوشیاری و آگاهی.
۲. دریا.
۳. موج سیل.
۴. بهره‌گیری.
۵. ارتکاب.
۶. سرپیچی.
۷. بی‌راهه رفتن.

اهل‌بیت علیهم‌السلام جامع کتاب تکوین و تدوین و شامل نشئه[۱] حقیقی و اعتباری

فصل یکم؛ اهل‌بیتِ وحی علیهم‌السلام جامع کلام تکوین و تدوین و واجد کتاب حقیقت و شریعت و شامل نشئه حقیقی و اعتباری‌اند. چنین جامعیتی، نه در خود نظام سه‌گانه کیان[۲] (عالم عقل، عالم مثال، عالم طبیعت) است و نه در وُسع منظومه شمسی قرآن؛ زیرا اوّلی، چون تکوین صِرف است، غیر از بودونبود، چیزی در آن نیست و دومی چون تدوین محض است، غیر از بایدونباید، چیزی در آن راه ندارد؛ زیرا خبرهای آن نیز نظیر اِنشاهای آن، از حوزه لفظ، مفهوم و حکایت‌های حصولی بیرونی نیست. البتّه مراحل برین[۳] قرآن که به کتاب مبین و اُمّ‌الکتاب منتهی می‌گردد، چنان‌که از آن مقام منیع[۴] تنزّل یافت، موجود عینی است؛ نه اعتباری و کتاب تکوینی است؛ نه تدوینی. امّا انسان کامل که مَثَل اعلای آن اُسْرَه[۵] عصمت و طهارت علیهم‌السلام است، گذشته از حوزه فراگیر تکوین، از منطقه گسترده اعتبار

۱. بُعد و جنبه.
۲. هستی.
۳. بالاتر.
۴. محکم، استوار، بلند.
۵. خانواده.

نیـز بـرخوردار اسـت؛ زیرا انسـان، موجـود متفکـر و مختاری اسـت کـه صرف‌نظر از قـوانین کیان هـستی، از مقرّرات اعتبـاری پیروی می‌نماید؛ گرچه پشـتوانه این مقرّرات اعتبـاری، همانا آن قـوانین تکوین خواهد بود و اصول آن نظام عینی، سـایه‌فکن فروع ایـن منظومـه اعتباری اسـت. ازاین‌جهـت، هیچ موجـودی به جامعیت انسـان کامل نخواهـد بـود و همانا اوسـت کـه می‌تواند، کوْنِ جامع باشـد.


قال رسول الله
إني تارك فيكم الثقلين
كتاب الله وعترتي أهل بيتي
الشريف الرضي

جامعیت عینی و علمی اهل بیت علیهم‌السلام

فصل دوم؛ جامعیت عینی و علمی اهل‌بیت نبوّت و امامت علیهم‌السلام به این معناست که هر کمال ممکن را بدون نقص، واجد [است] و هر چه را که دارا می‌باشند، مصون از عیب است و هر چه در مرحله حدوث واجد بودند، در مرحله بقا نیز دارا خواهند بود؛ یعنی از جهات چهارگانهٔ مزبور کامل‌اند؛ زیرا نه فاقد کمالی هستند تا در حوزه تکامل آنان نقص راه یابد و نه آنچه دارند آفت‌زده است تا در قلمرو تعالی آنها عَیب رخنه نماید و نه در مرحله حدوث[1]، فاقد فضل و فیض ویژه بوده‌اند که مسبوق به نقص باشند و نه در نشئه بقا فاقد فوز و فیض می‌شوند تا ترقّی آنان ملحوق به نقص یا عیب گردد.

این مقام جمع‌الجمعی مربّع را می‌توان از عدیل[2] بودن آنان با کتاب بی‌بدیل الهی، یعنی قرآن استنباط کرد؛ زیرا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله طبق نقل محدّثان اسلامی، اعمّ از شیعه و سنّی فرموده‌اند: «**إنّی تارک فیکم الثقلین ما إنْ تَمَسَّکتُم بهما لن تَضِلُّوا بعدی؛**

۱. پیدایش.
۲. قرین و نظیر.

أحدُهما أعظمُ من الآخر: کتابَ الله، حبلٌ ممدودٌ من السماء إلی الأرض و عترتی أهلَ بیتی، ولن یفْتَرِقا حتّی یرِدا عَلی الحوضَ؛ فَانْظُرُوا کیف تَخْلُفُونی فیهما[1]»؛ [من در میان شما چیزی به یادگار نهاده‌ام که مادامی که بدان چنگ در زنید هرگز پس از من گمراه نگردید؛ یکی از آن دو بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و عترتم، اهل‌بیتم، و این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند، پس بنگرید در نبودنِ من حقم را درباره این دو چگونه ادا می‌کنید.] مخاطبان این پیام، وارثان تمدّن غنی و قوی اسلام در پهنه زمان و در گستره زمین‌اند؛ یعنی نه نسل هیچ عصر و زمانی از آن توصیه سعادت‌آفرین مستثناست و نه مردم هیچ مصر و دیاری از آن، جدا خواهند بود.

چنین وصیت فراگیری، نشان از هماهنگی کامل تکوین انسانی و تدوین الهی است؛ به‌طوری‌که تمام مردم روی زمین تا بامداد معاد، در بخش علم و عمل، نیازمند به رهنمود و رهبری قرآن و عترت‌اند و هیچ مکتبی تا شامگاه تاریخ بشری پدید نمی‌آید، مگر آنکه عرضه جهان‌بینی و جهان‌آرایی آن بر قرآن و عترت علیهم‌السلام لازم خواهد بود و پاسخ نفی یا اثبات آن را نیز می‌توان از ثقلین استنباط کرد.

چنین کاری عزم جامعه انسانی و جزم امّت اسلامی را طلب می‌کند تا توان استنطاق[2] از آن دو وزنه وزین را در هاضمه فکری خویش احیا نمایند اولاً و گوشِ

۱. إرشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. طلب سخن.

هـوش را بـرای اِصغـای[1] آوای حیات‌بخـش آن دو وزنـه وزیـن آمـاده کننـد ثانیـاً و نقدهـای صاحب‌نظـران و نیز تحلیل‌های سـودمند صاحب‌بَصَـران را بعد از جمع‌بندی بـرای تنفیـذ[2] نهـایی به بارگاه ثقـلین، معروض[3] دارنـد ثالثاً؛ تا از این صعـود و هبوط و از آن سـؤال‌وجواب، کام فکـر بشـر شیریـن و گام عمل انسـان اسـتوار گردد.

اگـر در تعبیرهـای روایی از قـرآن به عنـوان ثقل اکبر یاد شـده، برای آن اسـت که حفظ حریم قـرآن در محورهـای تبیین و تفسیر اولاً و تعلیل[4] و تنقیح[5] ثانیـاً و حمایت و دفاع ثالثاً و احیای حـدود و اجرای سـایر احکام آن رابعاً، بـه عهده عترت طاهرین علیهم‌السلام و پیروان راسـتین آنان خواهـد بـود و در ایـن راه موظّف انـد که از بَـذْل نَفْسِ نفیـس[6] دریغ نکننـد و در ایثار و نثار و جهـاد و اجتهاد، منافسـه[7] و مسـابقه و مسـارعه[8] نماینـد؛ وگرنـه از لحاظ جامعیت کمال و جمـال و جلال، هرگـز انسـان کامـل که نمونـه ممتـاز آن اهل بیت عصمـت و طهارت علیهم‌السلام هسـتند، از قـرآن کریم، قاصـر و ناقـص نخواهد بـود؛ وگرنه بـه همان مقدار قـصور و نقص، بین ثقـلین، افتـراق پدیـد می‌آید درحالی که اطلاق نصـوص[9] متواتر این مبحـث، طارد[10] آن تفرقه است.

۱. گوش‌دادن.
۲. استوارکردن و انجام‌دادن.
۳. عرضه‌کردن و بیان‌کردن.
۴. علت‌یابی.
۵. پیراستگی و خالص‌کردن کلام.
۶. ارزشمند.
۷. رقابت.
۸. شتاب‌کردن و پیشی‌گرفتن.
۹. آیات و روایات صریح و آشکار.
۱۰. سلب‌کننده.

هماهنگی آیات قرآن با یکدیگر

فصل سوم؛ همان‌گونه که قرآن کریم تِبْیان[۱] هر چیز است، لذا خود باید بَیِّن[۲] بوده و مصون از هرگونه ابهام باشد و هر آیه‌ای با آیه هم‌پیام خویش هماهنگ است و هیچ آیه‌ای با آیه دیگر اختلاف، مخالفت و محاربت[۳] نداشته و نخواهد داشت و با کمک برخی از آیات، اسرار نهفته بعض دیگر آیات مسانخ[۴]، روشن می‌گردد و از این رهگذار گفته می‌شود که «**القرآن یفَسِّرُ بعضُه بعضاً**[۵]»؛ [آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند] زیرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است: «**إنّ الکتاب یصَدِّق بَعْضُهُ بعضاً وإنّه لا اختلافَ فیه فقال سبحانه: ﴿ولوکان من عندِ غَیرِالله لَوَجَدُوا فیه اختلافاً کثیراً﴾ وإنّ القرآن ظاهَره أنیقٌ وباطنَه عمیقٌ لاتَفْنی عجائبه ولاتنقضی غرائبه ولاتُکشَفُ الظلماتُ إلاّ به**[۶]...»؛ [بعضی از قرآن بعض دیگر را تصدیق می‌کند و در آن هیچ اختلافی نیست، که، «اگر نه از سوی خدا آمده بود در آن

۱. آشکارکننده.
۲. واضح و روشن.
۳. پیکار و نبرد.
۴. هم‌سنخ.
۵. سیوطی، درّالمنثور، ج ۲، ص ۶.
۶. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸.

اختلاف بسیار می‌یافتند». قرآن ظاهرش زیباست و باطنش ژرف است. عجایبش انتها نپذیرد و غرایبش پایان نگیرد و تاریکی جز بدان از میان نرود] «**وَیَنْطِقُ بعضه ببعضٍ و یشْهَدُ بَعْضُه علی بعضٍ ولایختلف فی الله ولایخالِفُ بصاحبه عن الله**[1]»؛ [بعضی از قرآن از بعضی دیگر سخن می‌گوید، و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهد، آیاتش در شناساندن خدا اختلافی نداشته، و کسی را که همراهش شد از خدا جدا نمی‌سازد].

۱. همان، خطبه ۱۳۳.

هماهنگی سیرت و سنت اهل‌بیت علیهم‌السلام با یکدیگر

اهل‌بیت وحی علیهم‌السلام نیز مُبَیّن همه احکام و حِکَم[۱] الهی بوده و مُفَسِّر راستینِ آیات خداوندند و بی‌نیاز از تعلیم بشری می‌باشند؛ زیرا همه آنان در محضر ربوبی از فوز تعلیم اسمای حُسنا متنعّم[۲] شده‌اند؛ لذا، سیرت و سنّت آن ذوات نورانی، نه‌تنها با همدیگر اختلاف، مخالفت و محاربت نداشته و نخواهد داشت، بلکه همواره هماهنگ و مُفَسِّر و ناطق و شاهد گویای یکدیگر بوده و هستند. ازاین‌جهت، هم صاحبان فقه اکبر[۳] در تبیین اصولِ اعتقادی و اخلاقی از متون روایی، کلام هر

۱. جمع «حکمت».
۲. بهره‌مند.
۳. فقه اکبر در حقیقت به حوزه اندیشه و ایمان انسان توجه دارد و دنیاي فكري و ذهني انسان را شكل می‌بخشد؛ چنان كه فقه اصغر مسئول رفتار مكلف در حوزه عمل است. تركيب فقه اكبر يعني جزم در انديشه و باورهاي ديني و فقه اصغر يعني عزم بر انجام كارهاي نيك براساس آموزه‌های ديني است كه انسان كامل را می‌سازد و حسن فعلي را با حسن فاعلي تحقق می‌بخشد. اگر فقه اصغر به قوانين توجه دارد و احكام آن براي ساماندهي بر مدار عقلانيت است؛ فقه اكبر به مؤمنان ياد می‌دهد كه فراتر از خود و حقوق خويش بنگرند و رفتار نمايند. فقه اكبر به‌جاي آنكه تنها بر مدار عقلانيت زندگي را سامان دهد چنان كه فقه اصغر انجام می‌دهد، بر آن است تا دل و قلب و عاطفه را در كار آورد. اين‌گونه است كه مدار و محور فقه اكبر افزون بر عقلانيت، بر مدار محبت است. در فقه اكبر انسان می‌آموزد كه فراتر از خود و حقوق خود، ديگران را بنگرد و با احسان و محبت و مودت از حقوق خويش نيز بگذرد و خدمتي به ديگران كند. انسان در فقه اكبر با خداوند و صفات كمالي خداوند در يك‌مرتبه بسيار بالا آشنا می‌شود و با اسماي حسناي الهي پيوند می‌خورد؛ لذا به‌جاي

کدام از سخنگویانِ معصوم یا تقریر و امضای آنان را مُفسّر کلام یا سکوت دیگری می‌دانند و هم صاحبان فقه اصغر در تحریر احکام فقهی و حقوقی، چنین مَنْهج[1] و روشی را پیش‌رو دارند؛ چنان که صاحب جواهرالکلام فی شرح شرائع‌الاسلام چنین می‌فرماید: «**اِنّ کلامهم علیهم‌السلام جمیعاً بمنزلةِ کلامٍ واحدٍ، یفَسِّرُ بَعْضُه بَعْضاً**[2]»؛ [همانا کلام تمامی حضرات معصومین علیهم‌السلام همچون کلامی واحد است که برخی از آنها دیگری را تفسیر میکند].

لذا هم می‌توان کلامی [را] که صدور آن مسلّم است و جهت صدور آن نیز منزّه می‌باشد، به‌طوری‌که تاریخ صدور آن سهمی نداشته باشد، به هر کدام از معصومین علیهم‌السلام اسناد داد و هم سخن هر یک از آنان را به کمک سخن دیگری شرح کرد؛ چنان‌که خود آن ذوات مقدّس چنین بوده‌اند؛ البتّه گاهی ممکن است حدیثی را که در ظرف زمانی خاص یا وعای[3] مکانی مخصوص صادر شده است، نتوان آن را به غیر گوینده‌اش نسبت داد؛ چنان که فتوای تقیه‌ای گاهی از همین قبیل است.

عدالت و حقوق، از ایثار و احسان و عفو و گذشت و مانند آن سخن به میان می‌آورد و از خود و جانش نیز می‌گذرد و در مقام احسان الهي خود را فداي ديگران می‌سازد.

۱. راه روشن و آشکار.
۲. جواهرالکلام، ج ۲۶، ص ۶۷.
۳. ظرف.

قرآن و عترت، پیروز همیشگی میدان تحدی و مسابقه

فصل چهارم؛ همتایی همه‌جانبه قرآن و عترت علیهما‌السلام، وجوه تشابه فراوانی را به همراه دارد که یکی از آنها پیروزی هر کدام از این دو در میدان تحدّی و صحنه مصاف کتاب‌های تکوینی با هم و کلام‌های تدوینی با یکدیگر است؛ یعنی همان‌طور که قرآن کریم در ساهره[۱] مسابقه و میدان سباق[۲]، گوی سبقت را از آنِ خود می‌نماید و همواره سابقِ غیرِمسبوق[۳] است، عترت طاهرین علیهم‌السلام نیز در منافسه‌های فرهنگی و نیز در مسابقه‌های عدل و احسان، همواره اِمام و اَمام[۴] دیگران بوده و هرگز مأموم و خَلْف کسی قرار نمی‌گرفتند و نمی‌گیرند؛ زیرا هر کدام از آن ذوات مقدّس به نوبه خود، قرآنِ ممثّل‌اند[۵] و حقیقت قرآن، همیشه حاکمِ غیر محکوم و غالبِ غیر مغلوب خواهد بود؛ زیرا گرچه سراسر نظام آفرینش سپاه الهی‌اند، لیکن پیام‌آوران کلام و کتاب خدا چونان وحی الهی، سپاه ویژه پروردگارند که حکم قطعی پیروزی آنها

۱. زمین.
۲. سبقت‌گرفتن.
۳. بی‌سابقه، بی‌نظیر.
۴. جلو، آینده.
۵. تصویرشده، مجسم‌گشته.

امضـا شـده اسـت؛ چون خداونـد در عین آنکـه فرمـود: ﴿... لِلّهِ جُنـودُ السّـمواتِ وَ الأرض[۱]...﴾؛ [لشـکریان آسمـان‌ها و زمین از آن خداسـت] و نیز فرمود: ﴿... و ما یعْلَمُ جنـود ربّک إلّا هو[۲]...﴾؛ [لشـکریان پروردگارت را جز او نمی‌داند] لیکن درباره سلسـله انبیـا و مرسـلین و امامان معصوم علیهم‌السلام کـه جانشینان آن ذوات طاهر می‌باشـند، چنین فرمـوده اسـت: ﴿کتَـبَ اللهُ لأغْلِبَنَّ أنـا و رُسُلی[۳]...﴾؛ [خدا چنین مقرّر داشـته که من و رسـولانم پیروز مـی‌شویم] و نیز فرمـوده اسـت: ﴿وإنّ جُنْدَنا لهم الغالـبون[۴]﴾؛ [و همانا سـپاه ماسـت که پیروز است].

آنچـه در ایـن بـاره از قـرآن مجید اسـتعانت شـد، می‌تـوان مضـمون آن را از سـخنانِ عِـدْل[۵] قـرآن، یـعنی عتـرت طاهریـن علیهم‌السلام اسـتمداد نمـود کـه به‌عنـوان شـاهد، کلام اوّلین امـام همـام[۶]، یعنی حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام و سـخن آخریـن امام معصوم، یـعنی حضـرت مهدی منتظـر، ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یاد می‌شـود کـه هر دو بزرگـوار چنین فرموده‌انـد: «... ولـولا ما نَهَـی اللهُ عنه من تزکیـةِ المرء نَفْسَـه، لَذَکَرَ ذاکـرٌ فضائلَ جَمَّةً، تَعْرِفُهـا قلـوبُ المؤمـنین ولا تَمُجُّها آذانُ السـامعین؛ فَدَعْ عنـک مَن مالَتْ بـه الرَمیةُ؛ فإنّـا صنائـعُ رَبِّنـا و النـاسُ بعـدُ صنائـعُ لنـا[۷]...». [و اگر خدا مرد را از سـتودن خود

۱. سوره فتح، آیه ۴.
۲. سوره مدّثّر، آیه ۳۱.
۳. سوره مجادله، آیه ۲۱.
۴. سوره صافات، آیه ۱۷۳.
۵. مثل و مانند.
۶. دارای مقام و منزلت و فضایل ارجمند.
۷. نهج‌البلاغه، نامه ۲۸ امیرالمؤمنین علیه‌السلام به معاویه لعنه‌الله، ذیل حدیث در توقیع مبارک حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸، ح ۹ نیز آمده است.

نهی نفرموده بود گوینده (امام علیه‌السلام) فضائل و بزرگواری‌های بی‌شماری را یادآوری می‌کرد که دل‌های مؤمنین با آنها آشنا بوده گوش‌های شنوندگان رد نکند، پس دور کن از خود کسی را که شکار او را از راه برگردانیده است که ما تربیت‌یافته پروردگارمان هستیم و مردم پس از آن تربیت‌یافته ما هستند]؛ زیرا امتیاز صنیع[1] و ساخته و پرداخته بدون واسطه خداوند با سایر مصنوع‌ها که توسّط مجاری فیضْ ساخته می‌شوند و به‌وسیله یا وسائل متوسّط پرداخته می‌گردند، امری است مسلّم؛ لذا چیزی در مصاف دانش و صحنه ارزش، همتای آن نخواهد بود.

ازاین‌جهت، سخنی که از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به ارث رسیده است، حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام آن را به‌عبارت‌دیگر، میراث آیندگان خود قرار داده و چنین فرموده‌اند: «**لا یقاسُ بآل محمّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله من هذه الأمة أحدٌ ولایسَوّی بهم مَن جَرَتْ نِعْمَتُهُم علیه أبداً. هم أساسُ الدین وعمادُ الیقین؛ إلیهم یفیءُ الغالی وبهم یلْحَقُ التالی ولهم خصائصُ الولایة وفیهم الوصیةُ والوراثةُ**[2]»؛ یعنی هرگز هیچ فرد عادی با اُسْرَه و دوده[3] عصمت و طهارت علیهم‌السلام سنجیده نمی‌شود. زیرا انسان‌های کامل و خلفای واقعی الهی را با یکدیگر مقایسه می‌کنند؛ نه با افراد عادی؛ از آن‌جهت که اینان، اهل‌بیت وحی علیهم‌السلام مجاری نعمت و ولی اِنعام[4] اند و هیچ‌گاه

۱. ساخته و پرورش داده شده.
۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲.
۳. اهل‌بیت، خانواده.
۴. بخشش، پاداش.

مُتَنعِّم را با مجرای نعمت و واسطه اِنعام، قیاس نمی‌کنند؛ برای اینکه این ذوات نورانی مظهر اسمای حُسنای خداوندند و ذات اقدس الهی با هیچ فردی مقایسه نمی‌شود؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این باره فرموده است: «**ولا یدْرَک بالحواس ولا یقاسُ بالناس**[1]...»؛ [خدا با حواس آفریدگان درک نمی‌شود و به مردم قیاس نمی‌شود].

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۲.

همتایی انسان کامل و قرآن در عدم قیاس با غیر خود

آنچه بالاصاله و بالذات[۱] برای خداوند ثابت است، بالتّبع[۲] بلکه بالعرض[۳] برای مظاهر اسمای او ثابت خواهد بود؛ ازاین‌جهت، انسان کاملْ همتای قرآن کریم خواهد بود که آن نیز کلامی است که با کلام هیچ گوینده دیگر مقایسه نمی‌شود و سخن هیچ گوینده دیگر برابر او نخواهد بود؛ یعنی مقایسه و تسویه کلامی که متکلّمِ آن خداست و نیز سنجش و برابری انسانی که بدون واسطه صنیع خداوند است، با کلام دیگران و نیز با مصنوع‌های باواسطه خداوند روا نیست.

آنچه در این‌باره گفته شد، شرح کوتاهی از یک جمله رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرمود: «**نحن أهلُ بیتٍ لا یقاسُ بنا أحدٌ**[۴]»؛ [به‌درستی که احدی با ما اهل‌بیت علیهم‌السلام قابل‌قیاس نیست]. هنگامی که برجستگان صحابه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله صلاحیت قیاس با معصومین علیهم‌السلام را ندارند و همتای آنان نیستند، حتماً افراد دیگر، فاقد

۱. به‌خودی‌خود و موجود دارای استقلال.
۲. درنتیجه، به‌دنبال.
۳. نیازمند دیگری و موجود وابسته به‌غیر.
۴. فرائدالسبطین، ج۱، ص۴۵؛ ذخائرالعقبی، ص۱۷.

چـنین صلاحیـت خواهنـد بـود، به‌عنـوان نمونه می‌تـوان به روایـات ذیل توجـه کرد: عَبّـاد بن صُهَیـب، می‌گوید: به حضـرت امام صادق، جعفر بن محمّـد علیهما السلام عرض کردم: مـرا از حـال ابی‌ذر باخبـر کنیـد کـه آیـا او افضـل اسـت یا شمـا اهل‌بیـت علیهم السلام ؟ امام صـادق علیه السلام فرمـود: ای فرزنـد صُهَیب! ماه‌های سـال چقدر اسـت؟ گـفتم: دوازده تا. فرمـود: چنـد ماه، جنگ و خـونریزی در آن حرام اسـت؟ گفتم: چهار مـاه. فرمود: ماه مبـارک رمضـان از آن چهـار ماه اسـت؟ گفتم: نـه. فرمود: مـاه مبارک رمضـان افضل اسـت یا ماه‌های حـرام؟ گفتم: ماه مبـارک رمضان. فرمود: همچنین مـا اهل‌البیت علیهم السلام اَحَدی بـا ما قیاس نمی‌شـود.

ابـاذر در گروهـی از اصحـاب رسول اکـرم صلی الله علیه و آله حضور داشـت که آنان دربـاره فضایل ایـن امّت اسلامی مذاکـره می‌کردند. ابوذر گفت: افضل این امّت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام اسـت و اوسـت تقسیم‌کننده بهشـت و دوزخ و اوسـت صِدّیق این امّت و فاروق[1] آن و حجّـت خدا بر ایـن امّت؛ در این حال، همـگان از او رو برگرداندند و گفتار او را انکار و تکذیـب کردنـد؛ سـپس ابوامامه بـاهلی از بین آنـان بـه‌سوی رسول گرامی صلی الله علیه و آله رفت و آن حضـرت را از مذاکـره آگاه نمـود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمـود: «**مَا أَظَلَّـتِ الخَضْراءُ ولا أَقَلّـتِ الغَبْـراءُ** (یـعنی منکم یا امامـه) **من ذی لهجـةٍ أصدقُ من أبی‌ذرٍ**»[2]؛ یعنی آسمـان سـبزرنگ بر راسـتگوتر از ابی‌ذر سـایه نینداخت و زمین خاکسـتری رنگ، راسـتگوتر

۱. جداکننده.

۲. علل‌الشرائع، ص ۱۷۷، ح ۲.

از ابی‌ذر را بـه دوش نکشیـد و آن را حمـل نکـرد. البتّه منظور همانا سـنجش ابی‌ذر با افـراد عادی دیگر اسـت؛ وگرنـه اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام کـه به‌مثابه لیله قدر از لحاظ زمـان و بـه منزله کعبه از جهـت مکان‌اند، با هیچ فرد دیگر قیاس نمی‌شـوند.

تعادل، تعامل و تلازم قرآن با عترت

تا کنون روشن شد که هر کدام از قرآن و عترت درعین حال که معادل یکدیگرند، ملازم هم نیز هستند؛ چون پیام حدیث معروف و متواتر ثقلین، گذشته از تعادل و تعامل آنها با هم تلازم و تصاحب آنها را نیز به همراه دارد و آنچه درباره عدم انفکاک این دو از یکدیگر وارد شده، به‌مثابه شرح همان اصل عدم افتراق است که از حدیث ثقلین استنباط می‌شود؛ از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رسیده است که: «**اِنّ اللهَ تبارک وتعالی طَهَّرَنا و عَصَمَنا و جَعَلَنا شهداءَ علی خلقه و حُجَّتَه فی أرضه و جَعَلنا مع القرآن و جَعَلَ القرآن مَعَنا لا نُفارِقُه ولانفارِقُنا**[1]»؛ [همانا خداوند تبارک‌وتعالی ما را پاك گرداند و معصوم داشت و ما را بر خلقش گواه گرفت و حجّتش در زمین قرار داد و ما را در کنار قرآن نهاد و قرآن را در کنار ما؛ نه ما از آن جدایی پذیریم نه آن از ما کناره می‌گیرد].

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۵؛ کمال‌الدین، ص ۲۴۰، ح ۶۳.

جاودانگی قرآن و عترت

فصل پنجم؛ زندگی و مرگ هر چیزی، مناسب با هستی همان شیء است؛ هر چیزی که از گزند علل و عوامل مرگ مصون است، از چشمه‌سار ابدیت سهمی خواهد داشت؛ چنان‌که چیزی که در معرض آفت و بیماری است، از گزند زوال در امان نخواهد بود. بیماری یا مرگِ حکمت نظری، از مغالطه، جهل، اشتباه و خطا رخ می‌دهد؛ چنان که مرض یا موتِ حکمت عملی از ظلم، جهالت، استئثار[1]، طغیان و مانند آن پدید می‌آید. اگر کتابی آخرین پیام حکمت نظری را با عصمت از سهو، نسیان، خطا، جهل، مغالطه و نظایر آن ارائه کند و آخرین پیام حکمت عملی را با طهارت از لوث عصیان، ظلم، جهالت، استکبار، استعمار، استعباد[2]، استثمار و مانند آن تبیین نماید و این عصمتِ حِکمَتَیْن[3] همچنان مُستدام باشد، چنین کتابی مصون از بیماری و مرگ خواهد بود؛ لذا، سهمی از جاودانگی دارد و اگر انسان کامل، معادل چنین کتاب شد مقام منیع ولایی او از دسترس علل و عوامل بیماری، زوال و مانند آن مصون خواهد بود.

۱. انحصارطلبی.
۲. به‌بندگی‌گرفتن.
۳. دو حکمت نظری و عملی.

خداونـد، قرآن کریم را به عنـوان کتابی که به هیچ‌وجه بطلانِ علمـی و عملی (حِکمَتَین) در او راه نـدارد، معـرّفی کـرده و در ایـن باره چنین فرمـود: ﴿**... وإنّـه لَکتابٌ عزیـزٌ* لایأتیه الباطـلُ مـن بین یدیـه ولا مـن خلفـه تنزیلٌ مـن حکیمٍ حمیـدٍ**[1]﴾؛ [این کتـاب به حقیقت صاحـب عـزت (و معجـز بزرگ) اسـت. هرگـز از پیش و پس (گذشـته و آینـده حوادث عـالم) باطـل بـدان راه نیابد؛ زیرا آن فرسـتاده خدای (مقتدر) حکیم و سـتوده اسـت].

بـا گذشـت روزگاران و پدیدآمـدن تحوّل‌هـای عمیـق مبـانی حکمـت نـظری و مبادی حکمـت عـملی، هیچ‌گونه خـللی در ارکان بنیادین علمـی و عملی قرآن رخنـه نمی‌کند؛ وگرنـه در معـرض بـطلان واقع می‌شـد؛ درحالی‌کـه خداونـد نزاهـت[2] آن را از تطرّق[3] بـطلان و راهیـابی گزاف و فسـاد و ماننـد آن خبـر داد؛ پس چنین کتـابی حتماً مظهر اسـم «هوالبـاقی» خواهـد بـود و اگـر انسـان‌های کاملْ چونـان اهل‌بیـت عصمت و طهـارت علیهم‌السلام معـادل چـنین کتابی شـده‌اند، آنـان نیز مظهر بقـای الهـی خواهند بود. رمـز چـنین مظـهریتی، همانـا عصمـت آنـان از خطا، سـهو، نسیـان و نزاهـت آنان از عصیـان می‌باشـد و از همین رهگـذر، معصـوم بـودن آن ذوات نوری از جهـت علم و عمـل تثبیـت می‌گـردد؛ چنـان که غیـر از افـراد یا جوامـعِ طاهـر از لَـوْث[4] عصیان و

۱. سوره فصّلت، آیات ۴۱ و ۴۲.
۲. دورشدن از بدی و پاکی از عیب.
۳. راه‌یافتن.
۴. آلودگی.

رَوْث[1] طغیان و فَرْث[2] تطاول[3]، کسی به شناخت آنان دسترسی ندارد و مقام منیع آنان را ادراک نمی‌کند و از فیض آنها فایز نمی‌گردد و از کوثر آنان رَیان[4] نمی‌شود؛ زیرا این ذوات نورانی همتای قرآن کریم‌اند که خداوند درباره آن فرموده است: ﴿**إنّه لَقرانٌ کریمٌ * فی کتابٍ مکنونٍ * لایمَسُّه إلّا المُطَهَّرون**[5]﴾؛ یعنی با ظاهر قرآن کریم باید با طهارت ظاهری بدنْ توسّط وضو یا غسل یا تیمّم تماس گرفت و با باطن قرآن مجید که همان معارف الهی و حکمت‌های خداوندی هستند، باید با طهارت باطنی (دل) توسّط تزکیه و تهذیب ارتباط برقرار نمود و اگر در این مطلب یاد شده بین قرآن و عترت تفکیک شود، مستلزم افتراق بین آنهاست که چنین جدایی طبق حدیث متواتر و مقبول ثقلین، مطلبی است باطل و ناشدنی.

پس عترت همانند قرآن معصوم‌اند اولاً و نیل به ولای آنان بدون طهارت روح میسور نیست ثانیاً و شریعت آنها در کنان ولایت آنان مستور است ثالثاً؛ چنان‌که ظاهر قرآن کریم در کِنان[6] کتابِ مکنون[7]، محجوب[8] است؛ لذا برای ولای آنان مراتب طولی است که برخی از آنها باطن بعض دیگر محسوب می‌گردد رابعاً؛ چنان که قرآن نیز دارای بطون طولی می‌باشد.

۱. پلیدی و کثیفی.
۲. دریدگی.
۳. ظلم و تعدی.
۴. سیراب.
۵. سوره واقعه، آیات ۷۷ ۷۹.
۶. پوشش و پرده.
۷. محفوظ و نهان.
۸. پوشیده.

همسانی کتاب آسمانی با آورنده آن یا جانشینان او

فصل ششم؛ هماهنگی کتاب آسمانی با آورنده آن یا با جانشینان معصوم پیام‌آوران کتاب، اختصاصی به قرآن و عترت ندارد؛ بلکه هر انسان کاملی که توفیق وحی‌یابی بهره او شد، چنین عبد صالحی با کتاب آسمانی خاص خودْ قرین و همتای آن بوده و از او جدا نخواهد شد و حقانیت و قداست هر دوی آنها برای همیشه محفوظ است. گرچه برخی از احکام مربوط به مِنهاج[1] و شریعت آن به‌وسیله مِنهاج و شریعت پیام‌آور خاتم، منسوخ می‌گردد؛ لیکن خطوط کلّی دین که همان اسلام می‌باشد و نیز راه‌های اصلی راجع به اخلاق، حقوق و فقه، همچنان مصون می‌باشد؛ لذا معنای تصدیق قرآن نسبت به ره‌آورد پیامبران پیشین علیهم‌السلام نه‌تنها اعتراف به صدق و حق بودن آنها در ظرف نزول خود آنها و عصر حجّیت و اعتبار آنهاست، بلکه اذعان به صدق و حق بودن آنها برای همیشه تا شامگاه تاریخ، سنجش و اعتبار خواهد بود؛ زیرا فقط برخی از احکام جزئی راجع به مِنهاج و شریعت سابق نسخ[2]

۱. راه روشن.
۲. منقضی.

شـده اسـت: ﴿... لـكلٍ جَعَلْنـا منكـم شِـرْعَةً و مِنْهاجـاً[1]﴾ [ما برای هر قومی از شمـا شریعـت و طریقـه‌ای مـقرّر داشـتیم]؛ پس همـاره محورهـای اصلی کتاب‌های آسمـانی سَـلَف، سـالم از نَسخْ و مَسـخ[2] و رَسْخ[3] و فَسْـخ[4] خواهد بود.

مقـام ولایی انسـان‌های کامـل نیـز کـه هماهنگ با حـق و صدق بـودن آن صحایف[5] زرّیـن متافیزیکـی[6] اسـت، مـصون از تغیّـر و دگرگونی می‌باشـد؛ لذا هر مسـلمانی به حقانیـت آنان در طول تاریخ ایمان داشـته و نیز به سـاحت قـدس آنان در تمام مراحل نیایـش و سـتایش تـکریم شـده و آن ذوات نوری به‌عنوان مجاری فیض الهـی دائماً در نـدا و نجـوا، توسـل و تبـرّک مطرح‌اند؛ چنان‌کـه در مَـدار وراثت اهل معرفـت نیز هر سـالکی، میراث‌بَرِ شـأنی از شـئون آنان اسـت که البتّه همه آنان زیر مجموعه خاتمشان حـضور و ظـهور خواهنـد داشـت: «نام احمـد نام جمله انبیاسـت * چون‌کـه صد آید نـود هم پیش ماسـت»[7] و جریـان جاویـدِ «العلماءُ ورثـةُ الأنبیاء[8]»؛ [بـه‌راستی علما وارث پیغمبراننـد]، در هـر عصری جلـوه خاص دارد.

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.
۲. تغییر صورت.
۳. انتقال.
۴. منحل‌کردن، زایل‌کردن.
۵. برگه‌ها، کتاب‌ها.
۶. فراماده، فوق‌العاده، مابعدالطبیعه.
۷. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۰۶.
۸. بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۲.


قال الله تعالى انما يريد الله ليذهب
عنه
ع


الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا

اکنون که ثابت شده تمام کتاب‌های آسمانی اصیل و غیرمحرَّف[1]، حق بوده و هستند و خواهند بود و تمام پیامبران الهی، مُحِقّ[2] و صادق بوده و هستند و خواهند بود (به‌استثنای آنچه به احکام منسوخ از لحاظ شریعت و مِنْهاج بر می‌گردد)، معنای ﴿... لا نُفَرِّقُ بین أحدٍ من رُسُله[3]...﴾؛ [ما بین احدي از انبیاء فرق نمی‌گذاریم] آشکار خواهد شد؛ لیکن لازم است پیرامون دو آیه دیگر که ناظر به تفاضل درجات انبیا و مرسلین است: یکی آیه ﴿تلک الرُسُلُ فضَّلْنا بعضَهم علی بعضٍ منهم من کلّم اللهُ[4]...﴾؛ [از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم. از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت...] و دیگری آیه ﴿ولقد فَضَّلْنا بعضَ النبیین علی بعضٍ و آتینا داودَ زبوراً[5]﴾؛ [و به‌یقین برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم و به داود زبور عطا کردیم] تأمّل شود که معیار فضیلت چیست و مدار تفاضل[6]، کدام یک از کمال‌های وجودی خواهد بود و راه اثبات آن بعد از فراغ از اصل ثبوت[7] چیست؟

۱. تحریف‌نشده.
۲. صاحب حق.
۳. سوره بقره، آیه ۲۸۵.
۴. همان، آیه ۲۵۳.
۵. سوره اِسراء، آیه ۵۵.
۶. برتری.
۷. وجود واقعی حق.

برابری درجهٔ وجودی هر پیامبر با کتاب آسمانی خود

یکی از راه‌های اثبات افضل بودن انسان کامل نسبت به انسان متکامل دیگر، آن است که ثابت شود کتاب آسمانیِ یکی بر صحیفه سماوی[۱] دیگری رجحان دارد؛ چون اگر میزان ارزیابی صحیفه‌ها روشن گردد، معیار سنجش صاحبان آن صحایف و حاملان آن کتاب‌ها نیز معلوم می‌گردد؛ زیرا قبلاً بیان شد که هر پیام‌آوری امّت خود را به سطح معین و ویژه کتابِ مخصوص خود دعوت می‌کند؛ نه بالاتر از آن و خود نیز همتای ژرفا[۲] یا ارتفاعِ همان کتاب خواهد بود؛ نه عمیق‌تر از آن و یا مرتفع‌تر از آن؛ پس درجه وجودی هر انسان کاملی معادل درجه کمالی کتاب خاص همان انسان کامل می‌باشد؛ چون طبق آیه ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ[۳]...﴾؛ [و ما این کتاب [قرآن] را به‌درستی و راستی به‌سوی تو نازل کردیم درحالی‌که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش

۱. آسمانی.
۲. عمق.
۳. سوره مائده، آیه ۴۸.

از خـود و نگهبـان و گـواه بر [حقّانیّت همه] آنان اسـت] قـرآن کریمْ مُهَیمِـن[۱] و ناظر و مُشـرِف و مُسَیطِر[۲] بر صحایف سَـلَف[۳] اسـت، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز که همتای قرآن کریم اسـت، مُهَیمِنْ بر انبیای گذشـته اسـت که با صحایف آسمـانی خویـش همتایند؛ زیرا مقدّمـه خارجـی در ایـن قیاس مسـاوات[۴] کـه صـدق قیـاس مزبور در گرو صدق آن مقدّمه خارجی اسـت، صادق اسـت؛ پس به شـهادت آیه ۴۸ سوره «مائده» می‌توان مصـداق بـارز دو آیـه قـبلی را کـه حکایـت از تفاضل اجمـالی برخی از مرسـلین و نیز بعضـی از انبیا نسـبت به مرسـلین و انبیای دیگر داشـتند، اسـتنباط نمود.

بعدازایـن، نوبـت بـه ائمّه معصومین علیهم‌السلام می‌رسـد کـه ذوات نوری بـا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در برخـی از مراحـل وجـودی، نور واحـد بـوده و هسـتند و از سوی دیگـر، همه آنان ایـن همتـای قـرآن کریم‌انـد و در هیـچ مرحلـه از مراحـل کمـالِ وجـودی از آن جـدا نخواهنـد بـود؛ زیـرا افتراق آنها از قـرآن در بعض مراتـب، با اطلاق نفی جـدایی آنها از یکدیگـر که مضمون روشـن حدیـث شریف ثقلین اسـت، منافـات دارد؛ چنان‌که اگر اهل‌بیـت عصمـت علیهم‌السلام فقـط همتـای مراحل متوسّـط یا نازل قـرآن باشـند، نه قرین اوج آن و همتـای مرحله بَرین آن، با سـخن حضـرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام

۱. نگهبان و دارای هیمنه.
۲. مُشرِف، حافظ.
۳. گذشته.
۴. «قیاس مساوات» عبارت از نوع قیاسی است که مرکب از دو قضیه باشد که متعلق محموله مقدمه اول موضوع مقدمه دیگر باشد؛ چنان‌که گفته شود: «الف» مساوی است با «ب» و «ب» مساوی است با «ج» که لازمه آن این است که «الف» مساوی است با «ج».

که فرمود: «فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ[1]» [پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید]، مناسب نخواهد بود.

البتّه نیل به چنان مقام منیع، مخصوص اهل‌بیت طهارت علیهم‌السلام خواهد بود؛ زیرا مساس[2] باطنی و ادراک حقیقی قرآن که همان تماسّ قلبی با کتاب خداست، مشروط به طهارت کبراست؛ چنان‌که محتوای آیه ﴿لا یَمَسُّهُ إلّا المُطَهَّرون[3]﴾؛ [جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند] همین است و صاحبان طهارت کبرا غیر از معصومین علیهم‌السلام کسی نخواهند بود. چنان‌که پیام آیه ﴿إنّما یریدُ اللهُ لِیذْهِبَ عنکم الرّجسَ أهلَ البیت و یطَهّرکم تطهیراً[4]﴾ [همواره خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل‌بیت برطرف نماید و شما را چنان که شایسته است پاک و پاکیزه گرداند]، همین است؛ یعنی از مجموع این دو حَصْرِ حاصِر[5] (همتایی اهل‌بیت طهارت علیهم‌السلام با قرآن کریم و نیز مُهَیمِن بودن آنان بر انسان‌های کامل دیگر)، طبق آیات گذشته، استظهار خواهد شد و چنین جمع‌بندی، یکی از مصادیق امتثال دستور حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام است که فرمود: اهل‌بیتِ رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله را به بهترین جایگاه‌های قرآن مجید جای دهید[6].

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۷.
۲. لمس.
۳. سوره واقعه، آیه ۷۹.
۴. سوره احزاب، آیه ۳۳.
۵. محدود و محصور.
۶. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۷.

محکم‌بودن قرآن و انسان‌های کامل

فصل هفتم؛ هم‌آوایی قرآن و عترت، جلوه‌های گوناگون داشته و دارد که یکی از آنها این است که قرآن مجید در عین اشتمال[۱] بر محکم و متشابه، صحیفه‌ای است محکم؛ نه متشابه و نه مُلفَّقِ[۲] از اِحْکام و تشابه. نیز اهل‌بیت طهارت علیهم‌السلام در عین اشتمال سنّت و سیرت آن ذوات نوری بر محکم و متشابه، انسان‌های کاملِ محکم‌اند؛ نه متشابه و نه مُلفَّق از اِحکام و تشابه. زیرا همان‌طور که قرآن کریم دارای اصول بَیّن و فروع مُبین بوده و در عقاید و اخلاق و حقوق و احکام، محکمات کافی ارائه نموده که به‌عنوان اُمّ‌الکتاب شناخته می‌شود و از هر متشابهی با ارجاع به محکم، تشابه‌زدایی می‌شود و شبهه دروغین آن زایل و به شبیه شدن واقعی بار می‌یابد، گفتار و رفتار و کردار اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز گاهی به‌عنوان تقیه در فتوا و زمانی به‌صورت فتوای به تقیه در عمل و وقتی به‌عنوان اِجمال و اِبهام در کلام یا سکوت ظهور داشته که موجب تشابه در سنّت معصومین علیهم‌السلام می‌شده است؛ لیکن با

۱. دربرداشتن.

۲. تلفیق، به‌هم‌پیوسته.

ارائـه اصول کلّی بَیّن و تعـلیم فروع فـراوان مُبین، غبار هرگونه شبهه باطل را از رخسـار متشـابه زدوده و آن را همـچون محکـم، شـبیه دیگـر محکمات نمـوده و سراسـر سنّت و سیرت، متشـابه یعنی شـبیه هم و مَثانی[1] یکدیگر، متبلور می‌گردد؛ زیرا از انسـان کامل کـه خـود از محکمات آیـات تکوینی خداوند اسـت، سِیرت متشـابه، نشـأت نمی‌گیرد.

ازاین‌جهـت از اهل‌بیـت عصمـت علیهم‌السلام رسیـده اسـت کـه افـراد یک جامعـه، همانند آیـات کتـاب آسمـانی‌اند؛ به‌طوری‌که برخـی از آنهـا محکم‌اند و بعض دیگر متشـابه و افـراد متشـابه بـا آداب و سُنَن و عقایـد و اخلاق افـراد محکم جامعه، تبیین می‌شـوند و مهم‌تریـن محکمات جامعـه اسلامـی، همانـا امامـان معصوم‌انـد کـه هر گونـه افراد متشـابه، متظاهر به حق، با عَرْضه بر انسـان‌های معصوم و مُحِق[2] شـناخته می‌شـوند و گروه مبـتلا بـه زیـغ[3] دل و بیماری قلـب، بدون ارجاع متشـابهان جامعه به محکمات آنهـا و بـدون عَرْضـه تشـابه به اِحـکام، از متشـابهان برای دسـترسی به حُطـام[4] دنیا پیروی می‌کنند.

لازم اسـت قبـل از نقـل سـند محکمات بـودن اهل‌بیـت طهـارت علیهم‌السلام شمّـه‌ای از مقام منیـع علمـی آن ذوات نوری بازگـو شـود: از حضـرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده اسـت که خداونـد (به‌عنـوان حدیـث قـدسی) فرمـوده اسـت: «**هُـم (أهلَ البیـت) خُـزّانی عَلی**

۱. متقارن.
۲. صاحب حق.
۳. انحراف.
۴. مال اندک.

عِلمی مِن بَعدِک[1]»؛ [آنان پس از تو خزانه‌دار بر علم من هستند] و از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام رسیده است: «**واللهِ إنّا لَخُزّانُ اللهِ فی سَمائِه وَأرضِه، لا عَلی ذَهَبٍ وَلا عَلی فِضَّةٍ إلّا عَلی عِلمِه**[2]»؛ [به خدا سوگند ما خزانه داران خداوند در آسمان‌ها و زمین هستیم و البته نه بر طلا و نقره بلکه بر علم او]؛ «**نَحنُ خُزّانُ عِلمِ اللهِ وَنَحنُ تَراجِمَةُ وَحیِ اللهِ**[3]»؛ [ما گنجوران علم الهی هستیم و بازگوکنندگان وحی خداییم].

آنچه از این نصوص قدسی و غیرقدسی و نیز از احادیث دیگر که در همین باب (مخزن علم خدا بودن) و در باب «عَیبه» (صندوق) علم خدا بودن و مانند آن در ابواب گوناگون وارد شده استنباط می‌گردد، آن است که این ذوات نوری، مظهر اسم مبارک «العلیم» می‌باشند؛ لذا، آنچه در جهان‌آفرینش ظهور یافته یا می‌یابد، اعم از طاری[4] و نو یا تَلید[5] و کهن، از غابر[6] و قادِم[7] و از سالِف[8] و آنِف[9]، همگی به اذن و تعلیم الهی، معلوم آن ذوات مقدّس بوده و خواهد بود.

تمام اهل‌البیت علیهم‌السلام صاحب کرسی «**سَلُونی قَبلَ أنْ تَفْقِدُونی**[10]»؛ [بپرسید از من پیش از آن‌که مرا نیابید] هستند و حیات دانش در ظلّ[11] زندگی آنان تأمین می‌شود: «**هُم**

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۴.
۲. همان، ص ۱۹۲، ح ۲.
۳. همان، ح ۳.
۴. روان، جاری.
۵. کهنه و قدیمی.
۶. باقی و پاینده.
۷. آینده.
۸. گذشته.
۹. سابق، پیش‌ازاین.
۱۰. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۹.
۱۱. سایه.

عیشُ العِلمِ وَ موتُ الجَهل[1]»؛ [آنها (آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) مایه حیات علم و دانش و مرگ جهل و نادانی هستند] و از حضرت امام صادق علیه‌السلام رسیده است که خداوند ما را برگزید و به ما چیزی داد که به هیچ فردی از جهان‌ها و جهانیان آن را نداد[2].



۱. همان، خطبه ۲۳۹.

۲. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۵۸.

تطبیق محکمات به امامان معصوم علیهم‌السلام در روایات

از آن امـام هُمـام، طبـق نقـل ثقـة‌الإسلام کلینی رسیده اسـت که در تطبیـقِ محکمات کـه اُمّ‌الکتـاب اسـت، چـنین فرموده‌انـد: «**أمیرالمؤمـنین و الأئمّـة علیهم‌السلام**» و در تطبیـق متشـابهات فرموده اسـت: «**فلانٌ و فلانٌ، فأمّا الذیـن فی قلوبهم زَیـغٌ أصحابُهم و أهلُ ولایتهم**»؛ [و آیه‌های دیگر متشـابه‌اند؛ فلانی و فلانی‌اند و کسـانی که در دل‌هایشـان انحرافی اسـت اصحاب آنان و اهل ولایتشـان هسـتند.] البتّه انسـان کامل که به آیات محکـم تـدوینی محیـط اسـت و آیات دیگر را بـا ارجاع به آنها از تشـابه خـارج می‌کند و محکـم می‌سـازد و حقیقـت او قـرآن ناطق اسـت، یقینـاً از محکمات جامعه انسـانی خواهـد بود.

فصـل هشـتم؛ انتظـامِ[1] هـر کـدام از فعـل، صفـت و ذات، در ایـن اسـت کـه فعل، مسـبوق و مُسْتَنِـد بـه وصف باشـد و صفت، مسـبوق و مُسْتَنِد به گوهـر ذاتِ فاعل باشـد تـا چـنین فعلی به طور منظّـم و متناسـب از راه وصف خاص و صفـت ویژه به

۱. آراستگی، ترتیب.

ذاتِ فاعـل اسـتناد یابد تا آیتِ[1] گوهر ذات او باشـد و در زمـانِ لازم از او صادر گردد؛ نـه نابهنـگام و نیز در مکانِ معین واقع شـود نه بی‌جا و نیز متناسـب با سـایر شـرایط فـردی و اجتماعـی باشـد؛ نه متنـافی با همه یـا بعض آنها.

اگـر رابطـه فعل با وصف چنین نبود و نیز پیوند صفت بـا گوهر ذاتِ فاعل و موصوف چـنین نبـود، نمی‌توان چنان فعل یـا وصفی را شـاکله ذات فاعل یا موصوف دانسـت؛ زیـرا در ایـن حـال، آن فاعل، مصـدر واقعی فعل نخواهـد بود؛ بلکه مورد فعل اسـت و بـه منفعلْ شـبیه‌تر اسـت تا فاعـل؛ وگرنه زمـام فعـل در اختیار وصـف او می‌بود و قیـادت[2] آن صفـت را گوهـر ذات فاعلِ موصوف به عهده می‌داشـت. البتّه کسـی که رابطـه فعل و صفت او منتظم نیسـت و پیوند وصف و ذاتش نیز هماهنگ نمی‌باشـد، چنین شـخصی شـاکله[3] خاص خود را خواهد داشـت و در صورت آشـنایی به تلوّن[4] فعـل و تـطوّر[5] وصف او، می‌توان به تشـکل‌های متـوالی و متناوب و ناموزونِ شـاکله هـستی او پی بـرد. چون فعـل هـر کسـی در پرتو وصف اوسـت و صفت هـر موصوفی در ظـلّ ذات او متحقّـق می‌شـود؛ لـذا مرتبـه وجودی هـر وصفی بالاتـر از مقام فعل، وابسـته بـه او بـوده و مرتبـه وجودی ذات هـر موصوفی، برتـر از مقام وصف اوسـت؛ زیـرا اقتضـای ترتّب سلسـله علـل و معالیل[6]، همین اسـت؛ لذا، حضـرت امیرالمؤمنین

۱. نشانه.
۲. راهنمایی‌کردن. رهبری‌کردن.
۳. صورت، ذات.
۴. تنوع.
۵. گونه‌گون و دگرگون‌شدن.
۶. معلول‌ها.

علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام در این‌باره فرموده‌اند: «**فاعلُ الخیر خیرٌ منه و فاعلُ الشرّ شرٌّ منه**[1]»؛ [کسی که کار نیک انجام می‌دهد، خودش از آن کار بهتر است و انجام‌دهنده کار شرّ، از آن کار بدتر است].

سرّ آنکه فاعل کار نیک، از آن کار نیک بهتر است، همان است که فاعل، مؤثّر است و کار، اثر اوست و درجه وجودی هر مؤثّری از رتبه وجودی اثر او کامل‌تر خواهد بود و این تحلیل عقلی درباره ذاتِ موصوف و صفت او نیز جاری است؛ درصورتی‌که صفتْ برخاسته از گوهر ذاتِ موصوف باشد؛ نه تحمیلی بر آن. اکنون که نظام طبیعی مثلّث فِعل، صفت و ذات مشخّص شد، معلوم می‌شود همواره گوهر ذاتِ موصوف، سلطانِ وصفِ خاصِ خود خواهد بود و از راه سلطنتِ بر وصف، مُهَیمن بر فعل خویش است. هرگز فعل او، صفت وی را سبقت نمی‌گیرد و هیچ‌گاه صفتِ او ذات وی را مسبوق نمی‌کند؛ بلکه دائماً فعل او تابع وصف او و صفت او پیرو گوهر ذات وی خواهد بود.

با اتّضاح[2] این تحلیل عقلی، معنای بلند سخن کوتاه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود: «**إنّا لأُمراءُ الکلام و فینا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُه وَ عَلَینا تَهَدَّلَتْ غُصُونُه**[3]»؛ [ما امیران و فرمانروایان سخن هستیم و ریشه‌های آن در میان ما رشد نموده و دوانیده

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۳۲.
۲. روشن‌شدن.
۳. همان، خطبه ۲۳۳.

شـده و شـاخه‌های آن بر ما بالنده و سـایه‌افکن شـده اسـت]، واضح خواهد شـد؛ زیـرا از ایـن کلمـه حکمـت‌آموز و معرفت‌آمیز، چندین مطلب اسـتنباط می‌شـود:

۱. هـر کـدام از اُسْـرَه و دوده[۱] طـه و یاسین و هر یـک از خاندان وحـی و نبوّت علیهم‌السلام، ادیـبِ اریـب[۲] بوده، مسـلّط بر ضوابـط ادبی و قواعـد عربی و ماننـد آن خواهد بود.

۲. شئون گونه‌گون ادب و فصاحت و بلاغت، مقدور و معلوم آنهاست.

۳. آشـنایی دیگـران به نظـام ادب در گرو تعلیم آنان که امیـران ادبیات‌اند، خواهد بود. تأسیس قواعد نحو و تقسیم کلمه به اسـم و فعل و حرف، نشـانه آن اسـت.

۴. ایراد خطبه و انشـای خطابه برای آنان چنان سـهل اسـت کـه تحریک مأمور برای امیر و تهییج فرمانبـر برای فرمانروا.

۵. چون منـظور از کلام، خصـوص سـخن گـفتن نیسـت (گرچـه صـدر خطبه ۲۳۳ راجـع بـه زبان و هنر لسـان بوده اسـت)، کتابت نیز با همه شُـعَب و شـئون خویش، رَهْـنِ[۳] مقام ادب‌پروری آنان اسـت.

۶. چون اصـل سـخن گفتن یا نـوشتن و کیفیت و کمیـت آنها در اختیـار امیران ادب، یـعنی دوده رسـالت و امامـت اسـت، آنجـا کـه لازم باشـد سـخن می‌گوینـد و آنجا که لازم نباشـد یـا سـخن نگـفتن و یا چیزی ننـوشتن اَوْلی و سـزاوارتر باشـد، قـدرت بر

۱. خانواده، دودمان.
۲. خردمند، دانا، عاقل.
۳. در گرو.

ضبط زبان و قلم داشته، نه چیزی می‌گویند و نه مطلبی می‌نویسند. چنان‌که حضرت علی علیه‌السلام در زمان حیات پُر برکت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله برای حفظ حرمت رسول گرامی، کمال ادب را نگه داشت و سخنی نمی‌گفت؛ مگر در حدّ ضرورت و چیزی نمی‌نگاشت؛ مگر در حدّ لزوم و آنچه به‌عنوان میراث گران‌بهای علوی مانند نهج‌البلاغه، غُرَرالحِکَم و دُرَرالکلِم و... از آن جناب به جا مانده است، همگی بعد از ارتحال حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

۷. گرچه در مقام اثبات، متکلّم در تحت پوشش کلام خویش مَخْبُوء[۱] و مستور است: «**أَلْمَرءُ مَخْبُوءٌ تحتَ لسانه**[۲]» [انسان زیر زبان خود پنهان است] و ازاین‌جهت، فرقی بین معصومین و دیگران نیست، لیکن در مقام ثبوت، کلامِ مَخْبُوء، تحت اراده آمرانه ذوات مقدّس اهل‌بیت طهارت علیهم‌السلام است؛ زیرا هر اسیری تحت ادارت امیر خود به سر می‌برد.

۸. چون کلامِ طیب همانند شجره طوباست که اصل آن ثابت و فرع آن به اوج آسمان سر می‌کشد و همواره میوه می‌دهد، لازم است که عروق و اَعراق[۳] آن، فروع و اَغصان[۴] آن، اوراق و اَثمار[۵] آن همگی در مدار ولایت آن ذوات نوری، بالنده و ثمربخش شوند؛ لذا، حضرت علی علیه‌السلام تَنشُّب[۶] و ریشه دواندنِ درختِ سَرْوِ سخن

۱. پوشیده، مخفی.
۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۸.
۳. رگ‌وریشه.
۴. شاخ‌وبرگ.
۵. میوه و ثمره.
۶. اویخته‌شدن.

و تَهَدُّل[1] و سایه‌افکن شدن شاخه درخت سخنوری را در محور عصمت و طهارت قرار داده است.

نکته برین در این فصل، آن است که با شناخت گوهر ذات انسان کامل، چونان علی و آل او علیهم‌السلام می‌توان چنین استنباط کرد که آنچه آن حضرت درباره کلام فرموده‌اند، به‌عنوان تمثیل است؛ نه تعیین؛ یعنی نهتنها کلام و کتاب، تکلّم و کتابت، اسیر آنان بوده و رهین اراده آنهاست؛ بلکه بر اساس تحلیل عقلی که در صدر این فصل به عمل آمد، تمام افعال آنها مسبوق به اوصاف آنان است و تمام صفات آنها در رهن گوهر ذاتشان خواهد بود و هیچ صفتی از صفات آنها طغیان نمی‌کند که از هسته مرکزی اعتدال به سمت افراط مُنْهَرِف[2] گردد یا به‌سوی تفریط مُنْحَرِف شود.

بنابراین، پیام نهایی جمله «**إنّما لأُمَراءُ الكلام**»، منحصر در شئون ادبی مصطلح نخواهد بود؛ بلکه رسالت آن جمله نورانی این است: «**إنّا لأُمراء الأفعال و الأوصاف**»؛ یعنی زمام تمام کارهای ما به دست اوصاف نفسانی ماست و قیادت تمام صفات نفسانی ما به دست گوهر ذات ماست. هرگز کاری بدون منشأ وصف نفسانی پدید نمی‌آید و ظهور نمی‌کند و هیچ‌گاه وصف نفسانی، بدون رهبری گوهر ذات ما زهور[3]

۱. سایه‌افکندن.
۲. غلو، فزونی.
۳. روشن‌شدن، درخشیدن.

نمی‌یابد؛ لذا همواره افعال و اوصاف آنان کوثر خواهد بود و هرگز تکاثر[1] یا تفاخر[2] در آنها راه ندارد.

البتّه راز اصلی مسئله، آن است که این ذوات نوری، قافله درونی خویش را به امامت قافله‌سالار، به‌خوبی ساختند و پرداختند؛ یعنی تمام نیروهای ادراکی آنان، اعم از حسّ، خیال و وهم، به امامت عقل نظری آنها می‌فهمند، می‌اندیشند، می‌یابند و نیز تمام نیروهای تحریکی آنان، اعمّ از شهوت و غضب، اراده، نیت، عزم، تصمیم و مانند آن به رهبری عقل عملی: «**ماعُبِدَ به الرحمنُ وَاکتُسِبَ به الجِنانُ**[3]»؛ [همان است که به‌وسیله آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید] کوشش می‌کنند و سیروسلوک عملی دارند؛ باتوجه‌به اینکه در اثر هماهنگی کامل جناح عقل نظری و عقل عملی و اتّحاد لازم بین آنها سرانجام به وحدت مرحله عالی نفس، منتهی می‌گردد که آنجا علم، عین قدرت و نَظَر، عین عمل خواهد بود. چنین کمال بَرین[4]، بهره اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است و آنچه امام صادق علیه‌السلام درباره آنان فرموده است که «**جَعَلَهُم اللهُ حیاةً للأنام و مصابیحَ للظُّلام و مفاتیحَ للکلام**[5]»؛ [خداوند، آنها را وسیله حیات مردم و چراغ تاریکی و

۱. فزون‌طلبی.
۲. فخرفروشی.
۳. کافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۳.
۴. بلندترین و بالاترین.
۵. کافی، ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۲.

کلید سخن قرار داد] می‌تواند بعد از تحلیل عقلی یاد شده، دلیلی بر استیلای[1] آن ذوات نوری بر تمام افعال نیک و صفات پسندیده خود باشد.

فصل نهم؛ برای شناخت کنْه انسان کامل، چاره‌ای جز انسان کامل‌شدن نیست که در آن حال، معنای اسم اعظم مشهود می‌شود و واقعیت «کتاب مُبین» مُبین می‌گردد و حقیقتِ اُمّ‌الکتاب آشکار می‌شود و عِدل[2] قرآن کریم بودن واضح می‌شود و شرط حصن[3] بودن توحید احراز می‌گردد و همه آنچه درباره خلیفةالله شدن و متعلّم بدون واسطه خدا قرارگرفتن و معلّم فرشتگان شدن به طور علم حضوری[4] یافت می‌شود؛ نه آنکه به طور علم حصولی[5] فهمیده شود.

اکنون که دسترسی به آن مقام عزیزالمنال[6] میسور نیست، چاره‌ای جز ترسیم مفهومی از آن مَنزلت کبرا و تصویر ذهنی از آن مظهریتِ اتمّ نخواهد بود و برای غیر آن ذوات نوری، نه شناخت عارفانه شهودی کنْهِ[7] آنان مقدور است و نه معرفت حکیمانه حصولی عمق یا اوج آنان میسور؛ زیرا اینان دوده طاها و یاسین و اُسْره رسالت و امامت‌اند.

۱. چیرگی، غلبه.
۲. هم‌تراز.
۳. حصار، پناهگاه.
۴. علم حضوری عبارت است از شناخت چیزی بدون واسطه یا شناختِ چیزی بدون واسطهٔ حکایت‌کننده. برای نمونه هنگامی که انسان شاد است، آگاهی از این شادی بدون تصویر ذهنی است و در واقع بی‌واسطه و مستقیم است.
۵. نحوه علم به اشیاء را که به واسطه حصول صورتي از معلوم عيني حاصل شود، علم حصولي و انطباعی گویند.
۶. صعب‌الوصول.
۷. جوهر، ذات.

لـذا، حضـرت علی‌بن‌ابی‌طالـب﵇، به‌عنـوان نمونـه از شـخص خـود یـاد می‌کنـد تا معلـوم گـردد کـه منزلت رفیع انسـان که مبدأ نزول فیـض وافر دانش بـوده و سیلْ‌گونه معـارف علمـی و فضایـل عـملی از آن می‌جوشـد و می‌ریـزد: «**ینْحَـدِرُعَنّی السیلُ**[1]»؛ [سـیل خروشـان علـم و دانـش از کوهسـار وجودم سـرازیر اسـت]، طائـر[2] حضور و شـهود عـارف و پرنـده حـصول و ادراک ذهنی حکیم بـه آن بارگاه منیع راه نـدارد؛ زیرا انسـان‌های کامل که حضرت علی﵇ نمونه بارز آنهاسـت، مظهر خداوند سـبحان‌اند کـه دربـاره ذات اقدس او گفته شـده: «**لایدْرِکـهُ بُعْدُ الهِمَـم ولاینالُهُ غَـوْصُ الفِطَن**[3]»؛ [کـسی کـه همّت‌های بلنـد درکش نمی‌کنـد و اندیشـه‌های ژرف‌نگر به او نمی‌رسـد].

اکـنون که روشـن شـد اکتنـاهِ[4] مقـام انسـان کاملْ مقـدور غیـر او نیسـت، نوبت به وظیفه دیگران درباره آنان می‌رسـد که قسـمت دوم رِسـالت این رسـاله کوتاه پیرامون آن خلاصـه می‌شـود. در این باره، رهنمود جامعی از حضـرت امیرالمؤمنین﵇ رسیده کـه هـم مقام منیع آن ذوات نوری را گوشـزد می‌کنـد و هم وظیفه پیروان آنها را نسـبت بـه سـاحت قدسشـان و آن دسـتور جامـع این اسـت: «**وبینکـم عتـرةُ نبیکـم وهم أزمّـةُ الحـق وأعلامُ الدین وألْسـنةُ الصـدق؛ فَأَنْزِلُوهم بأحْسـنِ مَنازِلِ القـرآن وَرِدُوهُم ورودَ الهِیمِ العِطـاش**[5]»؛ [حـال آنکـه، خاندان پیامبرتان که زمامـداران حق اند و اعلام

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳.
۲. پرواز کننده.
۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱.
۴. به کنه چیزی رسیدن.
۵. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۷.

دین و زبان راستین، در میان شما هستند. آنان را حرمت دارید، همان گونه، که قرآن را حرمت باید داشت و چون تشنه کامان که به آب می رسند از سرچشمه فیض ایشان سیراب شوید].



وجود همه اوصاف کمالی قرآن در انسان کامل

عصاره معنای این رهنمود چند مطلب است:

۱. گرچه حقِّ محض نامتناهی بالذات و بالاصاله، خداوند سبحان است، چنان‌که ندای قرآن کریم در این باره چنین است: ﴿ذلک بأنّ اللهَ هو الحقُّ و أنّ ما یدْعُون من دونه الباطلُ و أنّ اللهَ هو العلی الکبیرُ[۱]﴾؛ [حقیقت این است که خدای یکتا حق مطلق است و هر چه جز او خوانند باطل صرف است، و علوّ مقام و بزرگی شأن مخصوص ذات پاک خداست.] لیکن حقِ بالتبع و بالعرض که ناشی از آن حقِّ بالاصاله و بالذات می‌باشد، از ناحیه خداوند است؛ نه عین ذات اوست و نه با او؛ زیرا چیزی غیر خداوند، نه عین ذات اوست و نه با اوست و پیام قرآن در این باره آن است که ﴿الحقُّ من ربّک فلا تَکنْ من المُمْتَرِین[۲]﴾؛ [سخن حق همان است که از جانب خدا به تو رسید، مبادا هیچ‌گاه در آن شکّ کنی].

۱. سوره لقمان، آیه ۳۰.
۲. سوره آل‌عمران، آیه ۶۰.

در ایـن مرحلـه از بحـث، مطـلبی طرح می‌شـود کـه آیـا ایـن حـق دوم کـه از ناحیـه خداونـد اسـت، بـا انسـان کامـل و همتای اوسـت؟ یـا اینکـه بعـد از وی و پیرو وی اسـت؛ به‌طوری‌کـه در مقـام اثبـات، بایـد تحقّـق حـق را تابع تحقّـق انسـان کامل و پیرو علـم و عمـل او دانسـت و به تعبیر دیگـر، معنای جمله مـعروفِ «**عَلِيٌّ مَـعَ الْحَقِّ وَالْحَـقُّ مَـعَ عَلِيٍّ يَـدُورُحَيْثُمَـا دَارَ**»[1]؛ [علي با حقّ اسـت و حق بـا علي. هر کجا علي باشـد، حق هم آن جاسـت] چیسـت؟ آیا حـق در محور کمال وجـودی علی علیه‌السلام دور می‌زنـد یـا آنکـه علی علیه‌السلام در مـدار حـق می‌گـردد؟ لیکن آنچـه از رسول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در ذیـل حدیثِ یاد شـده، مأثور[2] اسـت این اسـت: «**اللّهُمّ أدرِالحَـقَّ مَعَهُ حَيـثُ دار**[3]»؛ یـعنی خداونـدا! حق را علی‌مـدار قـرار ده. علی علیه‌السلام را محور دَوَران حق نمـا که دیگران حـق را در مسیـر و مـأوای علی علیه‌السلام جسـت‌وجو کنند؛ نـه آنکـه علی علیه‌السلام را حق‌مدار قـرار دهـی، تـا علی علیه‌السلام محتاج تشـخیص حق باشـد و بعـد از آگاهی بـه آن در مدار آن حرکـت نماید.

آنچـه بـه کمک ذیـل حدیثِ مشـهور و مزبور اسـتنباط شـد، از بیـان نورانی حضرت علی علیه‌السلام به‌خوبی اسـتظهار می‌شود که انسان‌های کامل، زمامداران حق و سخنگویان صدق‌انـد؛ یـعنی زمـام حق به دسـت علی‌ز است؛ نه آنکـه زمام علی علیه‌السلام به دسـت حـق باشـد؛ زیـرا حـق در مقام فعـل، از مرتبـه وجودی انسـان کامـل کـه آن نیز به

۱. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸.
۲. روایت‌شده، نقل‌شده.
۳. بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۵.

نوبـه خـود، حـقِّ در مقام فعل خداسـت (نـه ذات خـدا) نازل‌تر اسـت. چون اوّلین حـقّ فـعلی (صـادر اول یـا ظاهـر اول)، همـان حقیقت انسـان کامل اسـت و حقوق دیگـر، متأخّـر از اوینـد و به‌عبارت‌دیگـر، حقوق یاد شـده، جزء شـئونِ نـازل همان صـدر برتـر و بریـن خواهند بود و چون صَدْر، زمامدار سـاقه اسـت و سـاقه در مدار صـدر دور می‌زنـد، ازاین‌جهـت، معنـای جمله یاد شـده به کمک ذیل همـان حدیث: «**اللّهـم أدرِالحـقَّ معه حیث دار**» و به اِعانت سـخن حضـرت علی علیه‌السلام: «**أزمّة الحق**»؛ [زمـام‌داران حـق] این خواهد بود کـه اوّلین مرحله حقِّ فعلی در نظـام آفرینش، همانا انسـان کامل اسـت و سـایر حقوق، جزء مراحل بعدی آن محسـوب می‌شـود.

۲. قـرآن کـه در قوس صعـود از اُمّ الکتـاب، علی حکیم، کتاب مُـبین و مانند آن تجلّی کـرده و در نهایـتِ نزول بـه‌صورت عربی مُـبین در آمـده اسـت: ﴿**حـم * والکتـابِ المُـبین * إنّـا جَعَلْنـاه قرانـاً عربیـاً لعلّکم تعقـلون * وإنّـه فی أُمّ الکتـاب لدینا لَعلی حـکیمٌ**﴾؛ [حـم. قسـم به این کتـاب روشـن‌بیان. که مـا آن را قرآنی به لسـان فصیح عربی مـقرر داشـتیم تا مگر شمـا (بنـدگان در فهم آن) عقل و فکـرت کار بندید. و همانا ایـن کتـاب نزد مـا در لوح محفوظ که اصل مخزن کتب آسمـانی اسـت بسـی بلند پایه و محکم اسـاس اسـت.] دارای منازل متعدّدی اسـت و باید مقام اهل‌بیت طهارت علیهم‌السلام را همتـای اَحْسـن و اَعْلی و افضـل مراتـب قرآن کریم دانسـت که البتّه سـایر منازل را

۱. سوره زخرف، آیات ۱ ۴.

واجـد خواهنـد بـود. پس هیـچ وصف کمـالی برای قـرآن کریم متـصوّر نیسـت که آن صفـت کمـالی برای انسـان کامل نباشـد؛ چنان که در فصول گذشـته به گوشـه‌ای از آن اشـارت رفت.

۳. وظیفـه جامعه انسـانی در سـاحت اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام این اسـت کـه حقّانیت آنـان را در عقـل، محبّـت آنهـا را در دل، نام و یاد آنها را در جسـم و جـان احیا نمایند؛ چونـان عطشـانی کـه بـه کوثـر زلال می‌رسـد و جگر تفتیـده[۱] خـود را تبریـد[۲] و دیده پژمرده خویش را تقریر[۳] و روشـن و قوای فرسـوده خود را تنشیط[۴] و شـاداب و دهان خشـکیده خویـش را کامیـاب می‌نمایـد. شرح وظایـف جامعـه اسلامـی را می‌تـوان از سـخنان نورانی حضـرت هـادی، علی بـن محمّـد علیه‌السلام امـام دهـم در زیـارت جامعـه جسـت‌وجو کـرد: «وَ أَشْـرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَ فَـازَ الْفَـائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ بِكُمْ يُسْـلَكُ إِلَي الرِّضْـوَانِ وَ عَلَي مَـنْ جَحَـدَ وِلَايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ[۵]»؛ [زمین به نور شمـا روشـن شـده و با ولایت شمـا، رسـتگاران، رسـتگار شـده‌اند و به‌وسیله شمـا راه به سوي بهشت طيّ مي‌شـود و خشـم خداوند مهربان، دامن‌گير کسـي مي‌گردد که منکر ولایت شما باشد].

۱. گداخته، گرم.
۲. سردکردن، خنک‌کردن.
۳. بیان‌کردن، اظهارکردن.
۴. نشاط آوردن.
۵. زیارت جامعه کبیره.

فصل دهم؛ چون انسان کامل که خلیفه خداست، مظهر تامّ بسیط الحقیقه[1] است، چنان‌که آیت کبرای ﴿**لَیس کَمِثلِه شَیءٌ**[2]﴾ میباشد، لذا در هر عصری بیش از یک خلیفه مطلق یافت نمیشود و آن یک نفر نیز جامع همه شئون کمالی است؛ چون مظهر بسیط الحقیقه است و هم فاقد مِثل و نظیر؛ چون آیت ﴿**لیس کمثله شیءٌ**﴾ میباشد.

لذا حضرت امام رضا علیه‌السلام در وصف امام معصوم علیه‌السلام فرموده است: «**اَلْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ لاَ یُدَانِیهِ أَحَدٌ وَلاَ یُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَلاَ یُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَلاَ لَهُ مِثْلٌ وَلاَ نَظِیرٌ**[3]»؛ [امام یگانه روزگار خود است، کسی با او برابر نیست و دانشمندی معادل (برابر) با او نیست، و برای او بدلی (مانند، دومی) پیدا نمی‌شود، مانند و نظیر ندارد] شناخت انسان کامل به تمام شئون او، همانا معرفت آن ذات نوری است به نورانیت که در زبان صاحب‌دلان، معرفت امام معصوم علیه‌السلام به نورانیت، همراه با معرفت خداوند بوده و چنین معرفتی همان دین خالص خواهد بود که اعتقادهای صائب[4] و اخلاق فاضل و اعمال صالح را داراست و لیکن چنین معرفتی صَعب‌ومُستصعب[5]

۱. قاعده‌ای در فلسفه و برگرفته از جمله «بسیطُ الحقیقة کلُّ الاشیاء و لیس بشئٍ مِنها» به‌معنای اینکه بسیط حقیقی همه اشیاء است، درحالی‌که هیچ‌یک از اشیاء نیست. در توضیح قاعده گفته‌اند که «بسیط الحقیقه» که عاری از هر گونه ترکیب است، کمالات وجودی همه اشیاء را به‌صورت تمام‌وکمال دارد و هیچ‌یک از نقایص اشیاء را ندارد.

۲. سوره شوری، آیه ۱۱.

۳. کافی، ج۱، ص۲۰۱، ح۱؛ تحف‌العقول، ص۳۴۹.

۴. به‌حق، درست.

۵. دشواری.

است. البتّه معرفت انسان کامل به برخی از شئون علمی و عملی او با حفظ رُتبت وجودی هر مؤمنی، مقدور او خواهد بود.

آنچه در پایان این وجیزه[1] که به‌عنوان مقدّمه بر مراثی اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام توسّط سرایندگان ادبپرور خطّه «آمل و نور» از آغاز قرن چهاردهم تا دهه پنجم آن انشا شد و در محافل مذهبی منطقه مزبور اِنشاد[2] میشد و قلوب مهرپرور مردم شمال به مضامین آنها جذب شده و سنّت حسنه بزرگداشت خاندان رسالت و امامت احیا میشده تذکر داده می‌شود، همانا ترغیب به تعزیت[3] و تشویق به سوگواری و تحضیض[4] به عزاداری و تحریص[5] به اقامه مراسم تأبین[6] و تعظیم دوده طاها و یاسین، مخصوصاً حضرت اباعبدالله، حسین‌بن‌علی‌بن‌ابی‌طالب علیهم‌السلام است؛ زیرا ذکر مناقب این خاندان و احساس سرور در موالید آنان و تألّم[7] و اندوه در مصائب آنها، از بهترین وسایل تقرّب به خداوند است که ابتغای[8] آن و اعتصام به آن، مورد امر پروردگار قرار گرفت؛ زیرا ارتباط عقلی و عاطفی به آن ذوات نوری که انسان‌های کامل‌اند، مایه بهرهوری از معارف قرآن و استفاده از سنّت معصومین علیهم‌السلام خواهد بود؛ چنان‌که تعهّد الهی نیز در پرتو پیوند با خلیفه خدا تأمین میگردد.

۱. کلام مختصر.
۲. خوانده.
۳. عزاداری.
۴. تشویق و ترغیب.
۵. برانگیختن.
۶. یادبود.
۷. ناراحتی، آزردگی.
۸. طلب‌کردن، خواستن.

بزرگداشت مراسم سوگواری اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام مظاهر گوناگونی دارد که هر کس به‌اندازه خود، به یکی از آنها موفّق خواهد شد. برخی با وقف نمودن و بعضی با احیای وقف مدْروس[1] و تجدید وقف مَنسی[2] و عدّه‌ای با ارائه خدمات متنوّع و گروهی با انشای اشعار نغز[3] و بلند و پرمحتوا و عزّت‌آفرین و منزّه از هَون[4] و وَهْن[5] و مبرّای از تحجّر[6] و تعصّب و دور از اقتصار[7] بر غم و اندوه و پرهیز از اکتفا به اشک و آه، بلکه حماسه آمیخته با ظلمستیزی و غریوی[8] با دیوزدایی و فریادی با اهرمن‌روبی و اشکی با شکیبایی و آهی آهنین، چنان که از توصیه سالار شهیدان برمی‌آید و رفتار و گفتار و کردار اهل حرم کربلا، به‌ویژه حضرت علی‌بن‌الحسین امام‌سجّاد علیه‌السلام و زینب کبری علیهاالسلام چونان شهدای آن منبع شرف و معدن عزّت، استفاده می‌شود.

در فضیلت بزرگداشت صحنه تاریخی کربلا همین بس که دم دردمندانه برای آن سانحه اندوه‌بار، همانند دم صائمانه[9] در ماه مبارک رمضان، عبادت است؛ زیرا همان‌طور که درباره عظمت ماه مبارک رمضان وارد شده است: «**أنفاسُکُم فِیهِ**

۱. کهنه‌شده.
۲. فراموش‌شده.
۳. خوب، نیک.
۴. پوچ.
۵. سستی، ضعف.
۶. تاریک‌اندیشی، جمود.
۷. بسنده‌کردن.
۸. شور و غوغا.
۹. روزه‌داری.

تَسْبِیحٌ[۱]»؛ [نفس‌های شما در آن ثواب تسبیح و ذکر خدا دارد] درباره عظمت تعزیت سالار شهیدان و سایر معصومین علیهم‌السلام آمده است: «نَفَسُ المهموم لِظُلمنا تسبیحٌ و همُّه لنا عبادةٌ[۲]»؛ [نفس کسی که بخاطر مظلومیت ما اندوهگین شود، تسبیح است و اندوهش برای ما عبادت است] گرچه بررسی جنبه ملکوتی کربلا سُرورآور است؛ نه غمبار؛ زیرا همان‌طور که ابن‌طاووس در دیباچه کتاب لهوف فرموده‌اند: اگر دستور به عزاداری و ماتم نرسیده بود، ما در عصر عاشورا مسرور می‌شدیم؛ زیرا حضرت حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام طبق آیه قرآن کریم به حیات برین عقلی بار یافت و به لقاءالله واصل شد و مسرورانه از رزق معنوی آن مَشْهَد و محضر ملکوتی بهرهمند شد: ﴿ولا تَحْسَبَنَّ الّذین قُتِلُوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحیاءٌ عند ربّهم یرْزَقُونَ * فرحین بما اتاهم اللهُ من فضله و یستبشرون بالّذین لم یلْحَقُوا بهم من خلفهم ألّا خوفٌ علیهم ولا هم یحْزَنُونَ[۳]﴾؛ [البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند، بلکه زنده‌اند (به حیات ابدی و) در نزد خدا متنعّم خواهند بود. آنان به فضل و رحمتی که خدا نصیبشان گردانیده شادمانند، و دلشادند به حال آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و بعداً در پی آن‌ها به سرای آخرت خواهند شتافت که بیمی بر آنان نیست و غمی نخواهند داشت.]

۱. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶.
۲. همان، ج ۲، ص ۶۴.
۳. سوره آل‌عمران، آیات ۱۶۹ ۱۷۰.

لیکـن چهـره مُلکـی نینوا آن چنـان انبوهی از اندوه را بـه همراه دارد که سَـزَد[1] اگر گفته شود:

نوح اگـر موجه اشـکم نگـرد در غم تو — آب چشـمی شمـرد، واقعـه طوفـان را[2]
از اشـک خون پیاده و از دَمْ کنم سوار — غوغـا بـه هفـت قلعـه مین بـرآورم[3]
بـه رویم نگـه کن کـه بر درد عشـقت — بـه جز اشـک خـونین گواهی نـدارم[4]

خلاصـه آنکـه حادثـه کربلا تذکرِ تأثّـر و آثار همه اولیـای الهی و احیـای اسلام ناب محمّدی اسـت که واسـطة‌العقد[5] و بیت‌الغزل سَـلَف[6] و خَلَف[7] اسـت؛ لذا، این واقعه، هـم به‌عنـوان وارث مواریث سَـلَف و هم به‌عنـوان مُورِّث خَلَفِ صالـح بوده و خواهد بـود و رخـداد قرن حاضـر، یـعنی برانـدازی نظـام ستم‌شـاهی کهـن و بنیان‌گـذاری جمـهوری اسلامـی ایـران بـه رهـبری امـام خمینی و حمایت مراجـع عظـام و روحانیون والامقـام و حـضور و معاونت ملّت بزرگوار، سـرافراز و غیور و شـرافتمند ایران اسلامی و حماسـه هشـت سـال دفاع مقدّس و ایثار و نثار هـزاران نَفْس و نَفیـس و به‌هم‌زدن

۱. سزاوار است.
۲. یغما.
۳. خاقانی.
۴. عطّار.
۵. پیونددهنده.
۶. گذشتگان.
۷. آیندگان.

معـادلات نظامـی هر دو ابرقـدرت و به انزوای سیاسی کشـاندن تک ابرقـدرت امروز، همگی محصول ائتسـا[1] و اقتدا به مکتب شـهادت و شـرافت‌بخش کربلا بوده و هسـت. لازم اسـت این سـرمایه عـظیم مذهبی با عـزم ملّی، هماره از تطـاول[2] و تهاجم بعضی و نیـز از تنـازل و تهابـط[3] بعض دیگر مـصون بماند تـا درس اسـتقلال، آزادی و تمامیت ارضی بـه همـه احـرار و آزادگان جهـان به‌ویـژه مسـلمانان مظلـوم عطـا کند تـا برای جامعـه بـشری روشـن گردد کـه معنـای شـفا و تربـت کربلا تنهـا علاج بیماری‌های جسـمی نیسـت؛ بلکه هر گونـه دردی، اعـمّ از اعتقـادی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، نظامـی و مانند آن در پرتو معرفت آثار تربت سـالار شـهیدان درمان می‌شـود؛ لذا امام سـجّاد علیه‌السلام و امـام باقـر علیه‌السلام همـواره از آن تربت، هنگام نمـاز بهره عبـادی میبردند[4].

پروردگارا! نظـام اسلامی، آزادگان جهان انسـانی و همه مشـتاقان معارف قرآن و عترت را از کوثـر ولایـت بهره‌مند فرما.

۱. تکیه.
۲. تعدی، ستم.
۳. سقوط.
۴. قادتنا، ج ۶، ص ۱۶۵ و ۱۶.

هر چه زمان می‌گذرد

تجمع اصحاب حق

را واجب‌تر و فوری‌تر احساس می‌کنم.

رهبر معظم انقلاب
در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور
۱۳۷۳/۰۴/۲۲

جامعه ایمانی مشعر،
محفلی است برای گردآمدن
هیأت‌های کشور.
مشعر چیزی جز اجتماع هیأت‌ها نیست،
جامعه‌ای فراتر از مرزهای نژادی و
تقسیمات جغرافیایی و سیاسی.
اجتماعی ایمانی و توحیدی است

جامعه ایمانی مشعر

۰۲۵ - ۳۸ ۷۵ ۱۴ ۱۱
۳ ۰۰۰ ۱۵۴۲
www.۱۵۴۲.org
info@۱۵۴۲.org

که به دنبال ارتباط بیشتر
محبّان سیدالشهدا علیه‌السلام است...
قرار نیست مشعر تولید کند.
قرار است مشعر آیینه تولیدات
و فعّالیّت‌های شما باشد.
اینجا، جای آرم هیأت شماست
که باید در شماره‌های بعد پرش کنید...